

خوشبختانه در سالهای سازندگی و بالندگی پس از انقلاب اسلامی، شاهد انتشار دایرةالمعارفهای گوناگونی همچون دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، دایرةالمعارف تشیع و... هستیم که با چاپ هر یک برق شادی از چشمان فرهنگ دوستان می جهد و نهال امید شکوفا می گردد.

شروع و به انجام رساندن چنین کارهای بزرگ، مردان سترگ و اراده های آهنین می طلبد که بحمدالله والمنه پیدا شده است، ولی انجام کارهایی با این گستردگی خالی از ایراد و اشتباه نخواهد بود. از آن جا که چنین کتابهایی کتاب مرجع هستند، بر آگاهان لازم است موارد خطا را گوشزد کنند، تا این گونه کتابها اصلاح شوند و باعث انحراف عقاید و حقایق نگردند. به همین دلیل حقیر که مدتهاست در مورد اهل حق تحقیق می کنم و تقریباً همه کتابهای آنان را مطالعه کرده ام و از نزدیک با این فرقه آشنا هستم، با مطالعه مقاله اهل حق در دایرةالمعارف تشیع، ج ۲/۶۱۰ - ۶۱۴ بر خود فرض دانستم دست به قلم برده و خطایی کاملاً روشن را یادآور شوم.

در این کتاب نویسنده مقاله حدود سه صفحه ونیم راجع به اهل حق قلمفرسایی کرده و در پایان مقاله، صفحه ۶۱۳، این فرقه را به سه گروه تقسیم می کند و گروه سوم را به عنوان اهل حقهای مسلمان که دارای مذهب امامی اثنی عشری هستند معرفی می کند و می افزاید:

(این گروه، در اواسط قرن نوزدهم، به کلی در اقلیت قرار گرفته بودند، ولی با پیدایش حاج نعمت الله که یکی از پیشوایان و مقتدایان اهل حق زمان خود بود، از انزوا بیرون آمدند (حاج نعمت الله جیحون آبادی مُکری متوفای ۱۲۹۸ ش). از وی کتاب حق الحقایق، یا شاهنامه حقیقت ۱، تاکنون چند بار به چاپ رسیده است... اهتمام وی به نوشتن اصول و مبانی عقیدتی اهل حق، باعث شد گروه اهل حقهای مسلمان از اقلیت خارج شوند. بعدها فرزندش حاج نور علی الهی (۱۲۷۴ - ۱۳۵۳ ش) که احاطه کامل به علوم دینی و مرام اهل حق داشت، به علت سالها تحقیق و ضمناً دسترسی به تمام کلامهای اهل حق و منابع دست اول توانست این مرام را به طریق محققانه معرفی نماید و در نتیجه انتشار کتابهای تحقیقی او: (برهان الحق و معرفت الروح وغیره) وضع گروه اهل حقهای مسلمان رونق گرفت به طوری که امروزه در همه نقاط جهان پیرو دارد.)

در همین صفحه نوشته است:

(اهل حقهایی که خود را مسلمان و تابع قرآن می دانند معتقد به سیر کمال و معاد هستند و تناسخ و حلول را مردود می دانند، در حالی که گروههای دیگر اهل حق، خود را تناسخی معرفی می نمایند.)

گروه دوم را علی الهی نامیده و نوشته است:

(این گروه شامل تعداد بسیاری از طایفه های اهل حق می شود. اینان، تصور می کنند حضرت علی(ع) جسماً و ذاتاً خداست. دین خود را جدا از اسلام می دانند و واجبات شرعی را قبول ندارند. اکثر علی اللهیها، مرام خود را به نام دین یاری می خوانند و خود را طایفه سان یا یارستان نیز معرفی می نمایند.)

این جانب معتقدم، یا نویسنده مقاله علی اللهی است که خواسته با تغییر نام همچنان عقاید خود را حفظ کند. همچنانکه سران این گروه، در طول قرنهای با تغییر نام و مخفی نگهداشتن عقاید خود، با ترفند سرّ مگو! عده ای را کورکورانه به دنبال خود کشیده اند.

و اگر علی اللهی نباشد، شخصی بسیار بی اطلاع بوده است؛ زیرا اگر کتاب نعمت الله جیحون آبادی (شاهنامه حقیقت) را که به فارسی نوشته شده است یک بار مطالعه می کرد (کتابهای دیگر این گروه، به زبان کردی و... است). این گونه سخن نمی گفت. در جای جای همین کتاب، که نویسنده ادعا دارد: (اهل حقهای مسلمان را از انزوا و اقلیت رهانیده) تناسخ، حلول و خداخواندن حضرت امیر(ع) از ارکان اصلی این فرقه به شمار آمده است. ما در این جا، جهت اختصار تنها به نمونه هایی اشاره می کنیم:

تناسخ

پس از این که خدا هفت نفر، معروف به هفت تن را خلق می کند پس از مدتی آنان از خدا تقاضای همدم می کنند، خداوند در جواب می گوید: من هم با شما موافقم، ولی به شرط آن که شما هم به شکل و شمایل مختلف در زمانها و مکانهای متفاوت وجود پیدا کنید:

زمانی چو بگذشت زان روزگار

همان هفت تن بود طالب بیمار

پس آنکه خداوند با هفت تن

بفرمود ای عندلیبان من

شنیدم به خوبی همه رازتان

شوم نیز من هم به دمسازتان

اگر میل دارید بگلزار حق

بچینید گلها ورق در ورق

بباید کنید عهد با من کنون

به قامت پوشید چند جام و دون ۲

بنوشید بر کام زهر زمان

ص:۲

بگردید در دهر در هر مکان

گهی با گدایان گهی با شهان

بیاشید در دون گردش کنان ۳

در جای دیگر می نویسد: حتی باید به شکل جن و خزنده و پرنده... درآیید:

گهی با نکوید گه با بدان

به هر جا کنم مر شما امتحان

زجن و زانس و دد و مور و مار

ز وحش و زطیر و زحیوان کار

به آنچه خدا خلق کرده به دون

درآیید در حالت گوشت و خون ۴

ه بر این که در جای جای کتاب صحبت از تناسخ است در یک بخش تناسخ را مستقلا مطرح و استدلال به لازم و حتمی بودن آن می کند و می گوید هر کس باید به هزار شکل به جهان بیاید و برود تا در هزار و یکمین مرتبه به جاودانی برسد.

کس تا هزاره نسازد تمام

نبیند وصال بقا را بکام ۵

نه آن است احکام شرع مبین

که واژونه گویند ارکان دین

بگویند هر کس بمیرد به دهر

گناه کار باشد رود در سقر

هر آن کس که نیک از جهان بگذرد

خداوند او را به جنت برد

دگر نیز گویند در هر زمان

کسی گشته تولیدی بود آن ۶

نبوده زبیش و زپس در جهان

نیاید به دنیا دگر آن روان

دگر هر که یک مشت کوبد بکس

بیاید خورد آن یکی مشت پس

اول آدمی در زمین کاشته

ز نیک و زید هر چه برداشته

بیاید دگر بر زمین حاصلش

برد کشته خود بر آن منزلش

سزاوار نبود کسی در زمین

به دنیا نموده گناه این چنین

خداوند به عقبی و از آسمان

محاسب شود بر همه عاصیان

کجا عادل است و کجا دادگر

که یک مشب صدمشت کوبد به سر۷

در این ابیات، فقط یک بار به جهان آمدن و رفتن به بهشت یا جهنم را خلاف ارکان دین می داند و می گوید در همین دنیا باید نتیجه عمل خود را ببیند. نمی شود در این جهان گناه کند و در جهان دیگر به حساب او رسیدگی شود، یا در زمین کشت کند و در آسمان درو نماید! استدلال دیگرش بر وجود تناسخ، مریض شدن افراد نابالغ است.

دگر دون به دون گر نباشد به کار

چه کرده پس آن طفل بی کار و بار

به صد گونه امراضها در بدن

شود مبتلا سخت در این وطن

نکرده گناه ار کسی در جهان

ببیند خطر نیست عدلی در آن ۸

دلیل دیگرش این است: افراد خوبی را می بینیم همیشه تهی دست و غمگین هستند و این نیست مگر به خاطر این که در دوره قبل گناه کار بوده اند. پس اگر تناسخ نباشد خداوند عادل نخواهد بود:

اگر دون به دون در زمان نیست راس

خداوند کجا عدل او در کجاست

دگر آن کسی هست نیکو عمل

گرفتار باشد به دست اجل

همیشه تهی دست و محزون نبود

یقین از مکافات آن دون بود

که در دون پیشین گناه کرده است

هر آن کاشته حال او برده است ۹

حلول

می گویند خداوند به صورت بسیاری از رهبران این فرقه بر روی زمین ظاهر شده است. در این جا تنها داستان شاه خوشین (مبارک شاه) بیان می گردد. در صفحه ۲۷۴ کتاب می نویسد:

(خداوند قبل از این که در شاه خوشین حلول کند، به صورت شاه رضا در هندوستان بود.)

حکایت کنم از جهان کبریا

چو شد غیب ز آن جامه شاه رضا

ز جام خوشین شاه برون آمدی

چو خور در لرستان نمایان شدی

نهان گشت در هند چون کبریا

ز پس در لرستان بزد بارگاه

سپس داستان را چنین ادامه می دهد:

(چون سلطان دین حیدر ذاتش از معدن سر بیرون آمد (علی از جسم شاه رضا بیرون آمد) دختری باکره و زیبا به نام ماما جلاله از ایل لرستان را انتخاب می کند و دختر از ذات خدا حامله می گردد و چون ایل از مکانی به مکان دیگر کوچ می کند، ماما جلاله از ایل عقب می ماند که ناگهان سه تن به نامهای کاکاردا، قاضی و خداداد به فرمان حق به دیدن او می آیند. ماما جلاله از آنها می خواهد او را برگاو سوار کرده و به ایل برسانند اما آنها پاسخ می دهند: چون ذات خدا سنگین است ما نمی توانیم تو را بر گاو سوار کنیم.)

گران است چون ذات آن کردگار

نداریم قدرت و را کرده بار

چه گاوی است قدرت کشد بار او

جهان مایل است بس به دیدار او

مخور غم ایا بانوی خوش لقا

گران گشت بارت ز ذات خدا ۱۰

پس از رسیدن ماما جلاله به ایل و وضع حمل، اطرافیان نوزاد را به عنوان خدا سجده می کنند.

جلاله از آن بار آزاد شد

ز دیدار آن طفل دلشاد شد

دوان آمدند تا بیابوس شاه

رسیدند کردند بروی نگاه

چو دیدند ذات جهان آفرین

نمودند سجده بروی زمین ۱۱

بعد از این که شاه خوشین بزرگ می شود می گوید: من خدا هستم و کاکا ردا هم او را سجده کرده و می ستاید:

بفرمود من مظهر حیدرم

دگر ذات یکتایی آن داورم

ببینید ما را همه کل شی

کنم مردگان را به تقدیر حی

ز جام علی پس شده جلوه گر

ص: ۶

شدم همچو خور طالع اندریشر ۱۲

چو کاکا ردا دید حی و دود

به روی زمین کرد او را سجود

خداوند هستی بما ها بچود

تویی خالق از هر چه بود و نبود

خدایی و پیغمبری هم امام

سپاس از تو دارم به هر صبح و شام

تو خاوندگاری منم جبرئیل

به بنده شدی هادی و هم دلیل ۱۳

تویی شاه خوشین این زمان زین وطن

که بایندگان بداری سخن ۱۴

خدایی حضرت علی(ع)

در صفحه های ۲۰۴ و ۲۰۵ می گوید:

(وقتی پیامبر اکرم(ص) می خواست به معراج برود، شیری راه را بر حضرت می بندد. جبرئیل به حضرت پیشنهاد می کند: نیازی به او بده تا راه را باز کند. پیامبر انگشتی خود را به شیر می دهد و عبور می کند. وقتی به آسمان می رسد و مهمان خدا می شود، سفره ای جهت پذیرایی آماده بوده. دست خدا شبیه به دست حضرت علی از پشت پرده ظاهر می گردد و صدایی شنیده می شود که: سهم ما را بده. حضرت سببی را نصف می کند و نیمی از آن را به او می دهد. پس از مراجعت، حضرت علی به استقبال پیامبر می رود و انگشتی با نصف سیب را به پیامبر می دهد، بدین طریق پیامبر در می یابد علی خداست.

هماندم محمد بشد با بصیر

شد آگاه از ذات شاه کبیر

هماندم محمد ببردش نماز

سپردی سرش را به آن بی نیاز ۱۵

محمد از آن گشت حاجت قبول

که بسپرد سر را به زوج بتول
گرفتی چنان دامن او به صدق
به اوصاف او اول آمد به نطق
بگفتا علی اول و آخر است
خداوند در باطن و ظاهر است
جز حیدر نباشد به من کس خدا
که دیدم همه اوست در دو سرا
علی گفت با احمد ای نیک رو
نکن کشف بر کس تو سر مگو
زمانی به خلوت رسول حلیم
به گفتا به آن ذات پاک کریم
گواهی دهم بر تو ای مرتضی
تو هستی به من درد و عالم خدا
امیدم چنان است روز جزا
از این بنده خود بباشی رضا ۱۶

از صفحه ۲۳۶ تا ۲۳۹ داستان نصیر با حضرت علی (ع) را بیان می کند که نصیر به حضرت می گوید: تو خدایی و حضرت پاسخ می دهد: (کفر نگو) ایشان اصرار می کند، حضرت گردن او را می زند، سپس پشیمان می شود و او را زنده می گرداند، اما نصیر از اعتقاد خود دست بر نمی دارد.

دوان آمد تا به نزد علی
بگفتا خدایی به من منجلی
علی گفت کن ترک این کفر را
از این گونه دیگر نکن ذکر را
نصیر هم دوباره بگفتا چنان

ص: ۸

که هستی خداوند بر انس و جان

علی پس بزد تیغ بر گردنش

جدا گشت آن سر زملک تنش

بیفتاد در خاک غلطان شدی

ز پس مرتضی زان پشیمان شدی

دوباره نهادی سرش را به تن

نمودی ورا زنده در آن وطن

چنین تا به هفت بار در آن مکان

نصیر کشته شد حی شدی بعد از آن ۱۷

همی گفت با حیدر اندر زمان

خدایی به تحقیق در دو جهان

اگر صدهزاران کُشی بنده را

اگر صدهزارم کنی زنده را

تو هستی خدا و منم بنده ات

سر و جان فدا کرده اندر رهت ۱۸

بالاخره حضرت او را رها کرده و می گوید:

(آزادی، هر چه می خواهد دل تنگت بگویی.)

زیس آن نصیر باهمه تابعان

شدند عبد حیدر به هر دو جهان

شد آزاد اهل نصیری زیس

علی شد بر آنها خداوند و کس

معافند بر درگه کبریا

اگر چه شوند غرق بحر گناه

نصیر گشت عبد علی زین نشان

همی گفت با حیدر اندر زمان

تو شاهی و من بنده درگهت

نه من، بلکه عالم بود بنده ات

دو گیتی تو ایجاد کردی بکان

تو هستی خداوند در هر مکان ۱۹

از آن پس نصیر گشت صاحب طریق

شدی قطب و سردار دین حقیق

حقیقت ز او گشت پس پایدار

دگر حجت است مر به آیین یار ۲۰

بنابراین، با اظهار صریح نعمت الله جیحون آبادی مُکری، نُصیر مؤسس اهل حق (آیین یاری) است؛ لذا نتیجه می‌گیریم فرقه‌هایی چون علی‌اللهی، حلولیه، نُصیریه و کلاً غلات که نام آنها در کتابهای فرق موجود است، از بین زرفته‌اند، بلکه با گذشت زمان تغییر نام داده و موجودیت خود را حفظ کرده‌اند و در قرون بعدی به نام یارسان (یارستان) و اهل حق بروز و ظهور کرده‌اند و حالا هم دایرة‌المعارف تشیع آنان را شیعه اثنی عشری مسلمان و مخالف حلول و تناسخ معرفی می‌نماید. اگر نویسنده مقاله این همه دم خروس، بلکه دست و پا و سر خروس را دیده بود، نمی‌باید قسمهای نور علی‌اللهی فرزند ناخلف جیحون آبادی را باور می‌کرد.

پی نوشتها:

۱. (حق الحقایق - شاهنامه حقیقت)، حاج نعمت الله جیحون آبادی مُکری، (مجرم)، با مقدمه دکتر محمد مکری، تهران، ۱۳۴۵ ش.

۲. جامه، بیرون آمدن روح از جسمی و با جسم دیگر متولد شدن.

۳. (شاهنامه حقیقت) ۴۳/ - ۴۴.

۴. (همان مدرک) ۴۸/.

ص: ۱۰

۵ . (همان مدرک) ۱۷۶/.

۶ . (همان مدرک).

۷ . (همان مدرک) ۱۷۹/.

۸ . (همان مدرک) ۱۸۰/.

۹ . (همان مدرک) ۱۸۱/.

۱۰ . (همان مدرک) ۲۷۶/.

۱۱ . (همان مدرک) ۲۷۸/.

۱۲ . (همان مدرک) ۲۸۱/.

۱۳ . (همان مدرک) ۲۸۲/.

۱۴ . (همان مدرک) ۲۸۴/.

۱۵ . (همان مدرک) ۲۰۴/.

۱۶ . (همان مدرک) ۲۰۵/.

۱۷ . (همان مدرک) ۲۳۷/.

۱۸ . (همان مدرک) ۲۳۸/.

۱۹ . (همان مدرک) ۲۳۸/.

۲۰ . (همان مدرک) ۲۳۹/.

ص: ۱۱